



والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع

تصغير ازان مفعول است مفعول اسم مگیر بود چون نوشتند که اسم مگیر مصغر کنند  
اول اضم داوند ثانی رافتح و سوم جایای تصغیر در آوردند و حرفیکه بعدیای تصغیر بود  
آنرا کسره داوند بعده الف ساکن با قبل و کسور آن الف را بیا بدل کردند مفعول  
بعده واو و یا و یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند  
و یا و یا اذ غام کردند مقبل شد بعده یا و ثالث را حذف کردند مقبل شد فعل المضارع  
منه اقول اقولان اقولون اقاوول اقبول اقاوول جمع تکسیر ازان اقول است  
اقول اسم و حدان بود چون نوشتند که اسم و حدان جمع تکسیر کنند حرف اول مضوم  
بود ثانی را نیز فتح داوند سوم با الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه بعد الف جمع  
بود آنرا کسره داوند اقاوول شد اقبول تصغیر ازان اقول است اسم مگیر بود  
چون نوشتند که اسم مگیر را مصغر کنند حرف اول را ضم داوند ثانی رافتح و سوم جایای  
تصغیر در آوردند و حرفیکه بعدیای تصغیر بود آنرا کسره داوند اقبول شد و جائز  
که او را بیا بدل کرده یا را و یا اذ غام نمایند و اقبول خوانند و المونث منه قولی  
قولیان قولیات قول قولی قول جمع تکسیر ازان قولی است قولی اسم و حدان بود  
چون نوشتند که اسم و حدان جمع تکسیر کنند حرف اول مضوم است ثانی رافتح و او را  
و حدان حذف کردند قول شد قولی تصغیر ازان قولی است قولی اسم مگیر بود چون  
نوشتند که اسم مگیر را مصغر کنند حرف اول مضوم است ثانی رافتح و او را سوم جایای تصغیر  
در آوردند قولی شد قولی ثقیله قولی و اصل قول بود چون قولی کید ثقیله بدو شد

والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع

والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع

والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع  
والمفعول بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع والفاعل بالرفع

ما قبل نون تاكيد ثقله مني بفتح گشت و او محذوفه را باز آوردند لغزم قاعدة الحذف  
 عليها قولن شد قولان و اصل قولاً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد قولان  
 شد قولن و اصل قولوا بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد اليقار ساكنين  
 شد ميان و او و نون مدغم و او را حذف کردند و ضممه را باقی گذاشتند تا دلالت كذب  
 حذف و او قولن شد قولن و اصل قولياً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد  
 و اليقار ساكنين شد ميان يا و نون مدغم يا را حذف کردند و كسره را باقی گذاشتند تا  
 دلالت كذب حذف يا قولن شد قلنان و اصل قلن بود چون نون تاكيد ثقله  
 بدو متصل شد جماع ثلاث نونات گردید و جماع ثلاث نونات را در كلام عرب سكره پنداشته  
 بنا بران الف فاصله و ميان نون جمع و نون تاكيد ثقله در آوردند قلنان شد  
 صرف صغير فعل ثلاثي مجز و اجوف يائي از باب فعمل فعل البيع فروخته  
 و خريدين باع يبيع بيعاً فهو بائع بائعان بائعون باعة بياح بيع بياح  
 بياتان بياح بيع بويح باعة بائعتان بائعات باوايح بيع بويعه و بيع بياح بياح  
 فذاك بيع بياتان بياحون بيعه بياتان بيعات مبايع مبايع مبايع لم يبيع  
 لا يبيع لا يبايع لن يبيع لن يبايع الامر يبيع لبيع لبيع و النبي عنه لا يبيع لا يبيع  
 لا يبيع الطرف منه يبيع بياتان يبايع يبيع و الا لا يبيع منه يبيع بياتان يبيع بياتان  
 يبايع يبيعه يباع مبياعان مبايع مبايع مبايع مبايع مبايع مبايع مبايع مبايع مبايع  
 ابايع ابيع و الموت منه يبع يبياعان يبيعات يبيع يبيعي باع و اصل يبيع

ما قبل نون تاكيد ثقله مني بفتح گشت و او محذوفه را باز آوردند لغزم قاعدة الحذف  
 عليها قولن شد قولان و اصل قولاً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد قولان  
 شد قولن و اصل قولوا بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد اليقار ساكنين  
 شد ميان و او و نون مدغم و او را حذف کردند و ضممه را باقی گذاشتند تا دلالت كذب  
 حذف و او قولن شد قولن و اصل قولياً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد  
 و اليقار ساكنين شد ميان يا و نون مدغم يا را حذف کردند و كسره را باقی گذاشتند تا  
 دلالت كذب حذف يا قولن شد قلنان و اصل قلن بود چون نون تاكيد ثقله  
 بدو متصل شد جماع ثلاث نونات گردید و جماع ثلاث نونات را در كلام عرب سكره پنداشته  
 بنا بران الف فاصله و ميان نون جمع و نون تاكيد ثقله در آوردند قلنان شد  
 صرف صغير فعل ثلاثي مجز و اجوف يائي از باب فعمل فعل البيع فروخته

ما قبل نون تاكيد ثقله مني بفتح گشت و او محذوفه را باز آوردند لغزم قاعدة الحذف  
 عليها قولن شد قولان و اصل قولاً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد قولان  
 شد قولن و اصل قولوا بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد اليقار ساكنين  
 شد ميان و او و نون مدغم و او را حذف کردند و ضممه را باقی گذاشتند تا دلالت كذب  
 حذف و او قولن شد قولن و اصل قولياً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد  
 و اليقار ساكنين شد ميان يا و نون مدغم يا را حذف کردند و كسره را باقی گذاشتند تا  
 دلالت كذب حذف يا قولن شد قلنان و اصل قلن بود چون نون تاكيد ثقله  
 بدو متصل شد جماع ثلاث نونات گردید و جماع ثلاث نونات را در كلام عرب سكره پنداشته  
 بنا بران الف فاصله و ميان نون جمع و نون تاكيد ثقله در آوردند قلنان شد  
 صرف صغير فعل ثلاثي مجز و اجوف يائي از باب فعمل فعل البيع فروخته

۵۳

ما قبل نون تاكيد ثقله مني بفتح گشت و او محذوفه را باز آوردند لغزم قاعدة الحذف  
 عليها قولن شد قولان و اصل قولاً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد قولان  
 شد قولن و اصل قولوا بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد اليقار ساكنين  
 شد ميان و او و نون مدغم و او را حذف کردند و ضممه را باقی گذاشتند تا دلالت كذب  
 حذف و او قولن شد قولن و اصل قولياً بود چون نون تاكيد ثقله بدو متصل شد  
 و اليقار ساكنين شد ميان يا و نون مدغم يا را حذف کردند و كسره را باقی گذاشتند تا  
 دلالت كذب حذف يا قولن شد قلنان و اصل قلن بود چون نون تاكيد ثقله  
 بدو متصل شد جماع ثلاث نونات گردید و جماع ثلاث نونات را در كلام عرب سكره پنداشته  
 بنا بران الف فاصله و ميان نون جمع و نون تاكيد ثقله در آوردند قلنان شد  
 صرف صغير فعل ثلاثي مجز و اجوف يائي از باب فعمل فعل البيع فروخته

و انچه در این است  
بگویم فارسی  
و انچه در این است  
بگویم فارسی  
و انچه در این است  
بگویم فارسی

بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند باع شد برین قیاس تا باعت  
یعنی در اصل یعیین بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای  
ساکنین شد میان الف و عین یا حذف کردند یعنی شد بعده فتح باراکسر بدل  
کردند تا دلالت کند بر حذف یا یعنی شد تقلیل دوم یعنی در اصل یعیین بود نقل کرده  
از یعیین بر یعیین آوردند کسر بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل او و بعده سلب حرکت  
ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و عین یا حذف کردند یعنی شد بهمین دو وجه است  
تقلیل تا یعنی یعیین در اصل یعیین بود کسر بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل او و یعیین  
شد یعنی در اصل یعیین بود کسر بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل او و بعده التقای  
ساکنین شد میان یا و عین یا حذف کردند یعنی شد یعیین در اصل یعیین بود کسر  
بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل او و بعده سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد  
میان یا و عین یا حذف کردند یعنی شد یعیین در اصل یعیین بود یا متحرک ماقبل  
او حرف صحیح ساکن حرکت یا نقل کرده باقبل او و بعده یا در اصل متحرک بود  
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند یعیین شد تا تبعاً  
یعنی و یعیین در اصل یعیین و یعیین بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن  
حرکت یا را نقل کرده باقبل او و بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل  
او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و  
عین الف را حذف کردند یعنی و یعیین شد اسم فاعل یا یعنی در اصل تابع بود یا

بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین

۵۲

بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین

بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین

بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین  
بصورت یا و یعیین

واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل سلامت نامده است آن یارا بهمه بدل کردند  
 بائع شد باعنه جمع تکسیر از ان بائع است بائع اسم و حدان بود چون خواستند که  
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل او بائع بود و حرف اول  
 مفتوح است و ثالث را نیز فتح دادند تا در آخرش در آورده الف و حدان را حذف کردند  
 بیعته شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند باعنه شد بیع  
 جمع تکسیر از ان بائع است بائع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را  
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل او بائع است حرف اول را ضم دادند و ثالث  
 را مشد و ساخته فتح دادند و هم جا الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند  
 بیع شد بیع  
 بیع جمع تکسیر از ان بائع است بائع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان  
 را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که بائع بود و حرف اول را ضم دادند و ثالث را  
 سکون ساخته الف و حدان را حذف کردند بیع شد بعده صمه بار یکسره بدل کردند  
 از جهت تناسب با بیع شد همچنین بیعان است بیع تصغیر از ان بائع است  
 بائع اسم کبیر بود چون در استند که اسم کبیر را صغر کنند و کردند بسوی  
 اصلش که اصل او بائع است حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود  
 آنرا بود و مفتوح بدل کردند و هم جا یائی تصغیر در آوردند بیع شد بعده دو  
 حرف از یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در روم او غام کردند

این کتاب در بیان لغت است  
 و در بیان معنی کلمات است  
 و در بیان احوال و عادات است  
 و در بیان تاریخ و حوادث است  
 و در بیان طب و دوا است  
 و در بیان نجوم و ریاض است  
 و در بیان فقه و احکام است  
 و در بیان شعر و نثر است  
 و در بیان صنایع و حرفه است  
 و در بیان تاریخ و حوادث است  
 و در بیان طب و دوا است  
 و در بیان نجوم و ریاض است  
 و در بیان فقه و احکام است  
 و در بیان شعر و نثر است  
 و در بیان صنایع و حرفه است

۵۵

این کتاب در بیان لغت است  
 و در بیان معنی کلمات است  
 و در بیان احوال و عادات است  
 و در بیان تاریخ و حوادث است  
 و در بیان طب و دوا است  
 و در بیان نجوم و ریاض است  
 و در بیان فقه و احکام است  
 و در بیان شعر و نثر است  
 و در بیان صنایع و حرفه است  
 و در بیان تاریخ و حوادث است  
 و در بیان طب و دوا است  
 و در بیان نجوم و ریاض است  
 و در بیان فقه و احکام است  
 و در بیان شعر و نثر است  
 و در بیان صنایع و حرفه است



آنرا کسره دادند **مَبِیْعَةٌ** شد بعده واو ساکن با قبل او مکسور آنوا را بیاید اگر در مسامحه  
 شد **مَبِیْعٌ** تصغیر از آن **مَبِیْعٌ** ست **مَبِیْعٌ** اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر  
 کنند و کردند بسوی اصلش که اصل او **مَبِیْعٌ** بود و حرف اول را ضم دادند و ثانی را  
 فتح و سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یائی تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده  
 واو ساکن با قبل او مکسور آنوا را بیاید بدل کردند **مَبِیْعٌ** شد بعده دو حرف از یک جنس  
 بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول آوردیم ادغام کردند **مَبِیْعٌ** شد بعده یائی ثالث  
 را حذف کردند **مَبِیْعٌ** شد **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَاتٌ** **مَبِیْعَاتٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** جمع تکبیر  
 از آن **مَبِیْعَةٌ** ست **مَبِیْعَةٌ** اسم و عدان بود چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکبیر کنند  
 و کردند بسوی اصلش که اصل او **مَبِیْعَةٌ** ست حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح  
 دادند الی آخره **مَبِیْعَةٌ** تصغیر از آن **مَبِیْعَةٌ** ست **مَبِیْعَةٌ** اسم کبیر بود چون خواستند  
 که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل او **مَبِیْعَةٌ** بود و حرف اول را  
 ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یائی تصغیر بود  
 آنرا کسره دادند **مَبِیْعَةٌ** شد بعده واو ساکن با قبل او مکسور آنوا را بیاید بدل کردند  
**مَبِیْعَةٌ** شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان حرف ساکن بود  
 اول آوردیم ادغام کردند **مَبِیْعَةٌ** شد بعده یائی ثالث را حذف کردند **مَبِیْعَةٌ** شد  
 الامر منسج **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ** **مَبِیْعَةٌ**  
 آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک اندامر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند

و از آنکه در لغت  
 مَبِیْعَةٌ اسم کبیر  
 بود و آنرا حرکت  
 کسره دادند و ثانی را  
 ضم دادند و حرف اول  
 را فتح دادند و ثانی  
 را نیز فتح دادند  
 و حرف اول را نیز  
 فتح دادند

۵۶

مَبِیْعَةٌ

اجتماعی یا ادوات را  
 در کلام عرب  
 مستطوره پیدا میکنند

کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن  
 کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن  
 کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن  
 کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن کسر اولی در آوردن

علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند  
 بیچ شد تعلیل دوم بیچ در اصل اینچ بود ما خود از تبعیح تا که علامت استقبال بود آنرا حذف  
 کردند ما بعد حذف ساکنین اند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او کسور بود همزه وصل کسر  
 در اولش در آوردن همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط  
 حرکت شد اینچ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل داد التقای ساکنین  
 شد میان یا و عین یا را حذف کردند اینچ شد بعده بحرکت باز همزه وصل استغنا گردید  
 همزه را نیز حذف کردند بیچ شد بیچا را از تبعیحان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا  
 حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند  
 علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بیچا شد تعلیل دوم بیچا در اصل بیچا بود ما خود  
 از تبعیحان تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکنین اند نظر کردند  
 بعین کلمه عین کلمه او کسور بود همزه وصل کسر در اولش در آوردن همان باشد  
 بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بیچا شد  
 بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل داد بیچا شد بعده بحرکت بلاز همزه وصل  
 استغنا حاصل گشت همزه را نیز حذف کردند بیچا شد بیچا در اصل بیچا بود ما خود  
 از تبعیحون تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند تا آخر تعلیل بیعی در اصل  
 اینچی بود ما خود از تبعیحون تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند تا آخر تعلیل  
 بیعی در اصل اینچ بود ما خود از تبعیحون تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند تا

کسر بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل داد  
 بیچا شد تعلیل دوم بیچا در اصل اینچ بود ما خود از تبعیح تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند  
 کردند ما بعد حذف ساکنین اند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او کسور بود همزه وصل کسر  
 در اولش در آوردن همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط  
 حرکت شد اینچ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل داد التقای ساکنین  
 شد میان یا و عین یا را حذف کردند اینچ شد بعده بحرکت باز همزه وصل استغنا گردید  
 همزه را نیز حذف کردند بیچا شد بیچا را از تبعیحان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا  
 حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند  
 علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بیچا شد تعلیل دوم بیچا در اصل بیچا بود ما خود  
 از تبعیحان تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکنین اند نظر کردند  
 بعین کلمه عین کلمه او کسور بود همزه وصل کسر در اولش در آوردن همان باشد  
 بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بیچا شد

او کسور بود همزه وصل  
 کسر در اولش در آوردن همان باشد  
 بسکون آخر آخرش را وقف کردند  
 علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد  
 بیچا شد تعلیل دوم بیچا در اصل بیچا بود ما خود  
 از تبعیحان تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکنین اند نظر کردند  
 بعین کلمه عین کلمه او کسور بود همزه وصل کسر در اولش در آوردن همان باشد  
 بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد بیچا شد





دسته سون اسم تنجیم  
حرف کشند لام زود  
اجتماع کشند و در  
ادغام کشند و در  
ادغام کشند و در  
ادغام کشند و در  
ادغام کشند و در

مغزها را بگردانند  
برای شباهت و محافظت  
یا اول و دوم در برابر  
مغز شده به چهار در  
عین تنجیم یعنی یا واقع  
شد و سینه بقیل در برابر  
اول کشند و اول را در  
شماره پنجاه پنجمین کلمه  
با کد در اصل یعنی عالی  
درین فصل مضمون الفاو

کون العین جمع بیض  
بوده و اگر عین نطق  
اسم غیر صفت یا واقع شود  
و اول کشند چون طلیح  
که در اصل بیض بود و  
فوق شود و بیضیان  
نطق صفتی و نطقی ای  
و عکس کشند در گرد کردن  
اصل بده و کون را صفت  
تجسیم فو از شباهت در حال

شد و الا که سینه **مَبِيعَانِ مَبِيعٍ مَبِيعٍ** جمع تکبیر از **مَبِيعٍ** است مَبِيعٍ اسم مصدر  
بود چون نوشته اند که اسم مصدر اول و ثانی را فتح و او ثانی سوم جا  
الف جمع تکبیر آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسره و او ثانی **مَبِيعٍ**  
تصغیر از **مَبِيعٍ** است مَبِيعٍ اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف  
اول را ضم و او ثانی را فتح و سوم جا یا تصغیر آوردند حرفیکه مابعد یائی تصغیر بود  
آنرا کسره و او ثانی مَبِيعٍ شد بعده دو حرف از یک جنس **مَبِيعٍ** هم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود  
اول را در دوم ادغام کردند **مَبِيعَةٍ مَبِيعَتَانِ مَبِيعَةٍ** و در **مَبِيعَةٍ** که جمع تکبیر  
**مَبِيعَةٍ** است حرف اول و ثانی را فتح و او سوم جا الف جمع تکبیر آوردند حرفیکه مابعد  
یائی تصغیر بود آنرا کسره و او ثانی و حدها را حذف کردند **مَبِيعَةٍ** شد باقی صیغهای بر  
قیاس اند **مَبِيعَةٍ** تصغیر از **مَبِيعَةٍ** است **مَبِيعَةٍ** اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را  
مصغر کنند حرف اول را ضم و او ثانی را فتح و سوم جا یا یائی تصغیر آوردند حرفیکه مابعد یائی  
تصغیر بود آنرا کسره و او ثانی **مَبِيعَةٍ** شد بعده دو حرف از یک جنس **مَبِيعَةٍ** هم آمدند نخستین از ایشان  
ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند **مَبِيعَةٍ مَبِيعَتَانِ مَبِيعَةٍ** و در **مَبِيعَةٍ**  
**مَبِيعَةٍ** جمع تکبیر از **مَبِيعَةٍ** است **مَبِيعَةٍ** اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر  
جمع تکبیر کنند حرف اول و ثانی را فتح و او سوم جا الف جمع تکبیر آوردند حرفیکه مابعد الف  
جمع تکبیر بود آنرا کسره و او ثانی **مَبِيعَةٍ** ساکن مابعد **مَبِيعَةٍ** را مَبِيعَةٍ شد  
**مَبِيعَةٍ** تصغیر از **مَبِيعَةٍ** است **مَبِيعَةٍ** اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول

در تنجیم کون نیز حذف کرد آنرا ای که صغیر است  
در تنجیم کون نیز حذف کرد آنرا ای که صغیر است

فقال اسم کلمه یا  
بشود و او شود  
عین تقوی  
بدر بختان منفی  
یعین صلیب  
و نطقی ای که  
صغیر است

بهر دو چیز در هر دو صفتی بود بخلاف فعلی چون زاید و غیره

ضم و او اندر ثانی رافعه و سوم جایای تصغیر و آوردند حرفیکه با بعدیای تصغیر بود آنرا کسره  
 و او اندر بعد الف ساکن با قبل او کسور آن الف را بیابا بل کردند بیعی شد بعده و در حرف  
 یک جنس یک کلمه هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول آوردوم او عام کردند  
 بیعی شد بعده یای ثالث حذف کردند بیعی شد فعل تفضیل مثلاً بیعی ابیعان ابیعون  
 ابایع ابیعی جمع تکسیر از ان ابیع است ابیع اسم و عدان بود چون خواستند که اسم  
 را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است و ثانی را نیز فتح و او اندر سوم جا الف جمع تکسیر آوردند  
 و حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره و او اندر ابایع شد ابیعی تصغیر از ان ابیعی است ابیعی  
 اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضم و او اندر ثانی رافعه و سوم  
 یای تصغیر و آوردند حرفیکه با بعدیای تصغیر بود آنرا کسره و او اندر بیعی شد بعده و در حرف  
 از یک جنس هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول آوردوم او عام کردند بیعی شد  
 و المونث منه بیعی بیعیان بیعیات بیعی بیعی در ان بیعی بود ضمیه بار یکسره و اول  
 کردند از جهت مناسبت یا بیعی شد و در باقی دو نیز هم برین قیاس است بیعی جمع تکسیر از ان  
 بیعی است بیعی اسم و عدان بود چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند و کردند بیعی  
 که بیعی بود حرف اول مضموم است ثانی رافعه و او الف و عدان را حذف کردند بیعی شد بیعی  
 تصغیر از ان بیعی است بیعی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بیعی  
 اصلش که بیعی بود حرف اول مضموم بود و ثانی رافعه و او سوم جایای تصغیر و آوردند  
 بیعی شد حرف صغیر فعل ثلاثی مجرد اجوف و او بیعی از باب فعل کفعل

بهر دو چیز در هر دو صفتی بود بخلاف فعلی چون زاید و غیره

علا ما جمع به  
 المسلمات  
 الهمدی است  
 تم ترفیبه  
 المرف میم  
 از نور محمد  
 مرفی

در هر دو

در حال خوف  
انسان شایسته خوف  
تأیید بر این معانی  
اصول لغوی  
اصول صرفی  
اصول نحوی  
اصول معنوی  
اصول اعرابی  
اصول مقادیری

الخوف والنجفة والخافة ترسیدن خاف يخاف خوفا وخيفة و  
مخافة مخوف خائف خائفان خائفون خافة خواف يخوف خوفا وخوفا  
خواف خووف خويف خائفة خائفتان خوافات خواف خويفة وخيفة  
يخاف خوفا وخيفة ومخافة فذاك مخوف مخوفان مخوفون مخوفة مخوفتان مخوفان  
مخاوية مخيف مخيفة لم يخف لم يخف لا يخاف لا يخاف لن يخاف لن يخاف  
الامر منه يخف يخف يخف والهي عنه لا تخف لا تخف لا يخف لا يخف اطرف  
مخاف مخافان مخاوف مخيف والا له منه مخوف مخوفان مخاوف مخيف مخوفة  
مخوفتان مخاوف مخيفة مخواف مخوافان مخاوف مخيف افضل لتفصيل منه اخوف  
اخوفان اخوفون اخاوف اخيف والمؤنث منه خوفي خوفيان خوفيات خوف  
خوفعي خاف دراصل خوف بود و او متحرک باقبل او و مفتوح آنوا و را بالف بدل کردند  
خاف شد برین قیاس تا خافتا خفن دراصل خوفن بود کسره بر و او ثقیل بود و نقل کرده  
بما قبل او ند بعد سلب حرکت باقبل بعده و او ساکن باقبل او و مکسور آنوا و را با بیا بدل کردند التقا  
ساکنین شد میان یا و فایا را حذف کردند خفن شد برین قیاس تا خفنا خیف در  
اصل خوف بود کسره بر و او ثقیل بود و نقل کرده بما قبل او ند بعد سلب حرکت باقبل بعده  
ساکن باقبل او مکسور آنوا و را با بیا بدل کردند خیف شد برین قیاس تا خیفنا خفن در  
اصل خوفن بود کسره بر و او ثقیل بود و نقل کرده بما قبل او ند بعد سلب حرکت باقبل بعده  
ساکن باقبل او مکسور آنوا و را با بیا بدل کردند التقا می ساکنین شد میان یا و فایا را حذف

اصول لغوی  
اصول صرفی  
اصول نحوی  
اصول معنوی  
اصول اعرابی  
اصول مقادیری

اصول لغوی  
اصول صرفی  
اصول نحوی  
اصول معنوی  
اصول اعرابی  
اصول مقادیری  
اصول مقادیری



نزد بعضی واد اول حذف کردند لان الثانی علامته و العلامه لا تحذف محوفاً  
 شد بروزن مقول و نزد بعضی واد ثانی را حذف کردند لانه زائده و الزائده  
 الحق بالتحذف محوفاً شد بروزن مقول بر همین قیاس صغیهائی باقی کن شیخاف  
 وصل شیخاف بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع معلوم و آمد آخرش را نصب کرد  
 علامت بعضی ظهور فتح گشت لن شیخاف شد لن شیخاف و وصل شیخافان بود چون لن  
 ناصبه بر اول فعل مضارع معلوم و آمد آخرش را نصب کردند علامت بعضی سقوط نون  
 شد لن شیخافاگر ویدخف را از شیخاف بنا کرد تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند  
 مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت بعضی سقوط  
 حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و فالف را حذف کردند خف شد خافا  
 را از شیخافان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند  
 امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت بعضی سقوط نون اعرابی شد خافا  
 شد تعلیل دوم خف وصل خوف بود ماخوذ از تخوف تا که علامت استقبال بود آنرا  
 حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود  
 جمله وصل یکسر در اولش آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند  
 علامت بعضی سقوط حرکت شد اخوف گشت بعده و او متحرک ماقبل او حرف  
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده ماقبل او اندو در اصل متحرک بود اکنون  
 ماقبل او مفتوح گشت آنرا باالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان

۲  
 میباشد چون  
 قلین و بعین که  
 بنائی در علم نیست  
 چشم آنکه شرط  
 اول و ثالث  
 معدوم بود چون  
 پیر غنون کرد  
 اول مد است  
 و نه کلمه واحد  
 ۲۳  
 است اگر چه  
 ثانی در علم است  
 ۱۳ نون

الف و فاق الف را حذف کردند و حذف شد بعد از حرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل  
 شد همزه را نیز حذف کردند و حذف شد خافا در اصل اخوفا بود و ماخوفا از تخوفا نکر  
 علامت استقبال بود و التقای در اصل اخوفی بود و ماخوفا از تخوفین الی آخره ضمن  
 در اصل اخوفن بود و ماخوفا تخوفن تا که علامت استقبال بود و آخر حذف کردند و بعد  
 حذف ساکن یا ند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود و همزه وصل بکسر اول بود  
 آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکر و زیر آنچه مبنی است و الهی ما  
 لا یغیر آخره بدخول الحواصل علیه بعده و او متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت و او  
 نقل کرده بما قبل و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل و مفتوح گشت آن و او را با  
 بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و فاق الف حذف کردند و حذف شد بعد  
 بحرکت خا از همزه وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند و تخن شد بنون تا که ثقیله  
 خافن خاقان خافن خافن خافان خفان خافن در اصل خفا بود چون فون  
 تا کید ثقیله بدو متصل شد ماقبل فون تا کید ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوفه را بار  
 آوردند لعدم قاعده الحذف علیها خافن شد بانون تا کید ضعیفه خافن خافن خاف  
 ثقیله و جمع مؤنث بانون تا کید ضعیفه نیامده و لعلیل نون تا کید ضعیفه بر قیاس نون تا کید  
 ثقیله است الطرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف مخاف در اصل مخوف بود و او  
 متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او بعد از وصل  
 متحرک بود اکنون ماقبل و مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مخاف شد و الاله

در اصل اخوفی بود و ماخوفا از تخوفین الی آخره ضمن  
 در اصل اخوفن بود و ماخوفا تخوفن تا که علامت استقبال بود و آخر حذف کردند و بعد  
 حذف ساکن یا ند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود و همزه وصل بکسر اول بود  
 آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکر و زیر آنچه مبنی است و الهی ما  
 لا یغیر آخره بدخول الحواصل علیه بعده و او متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت و او  
 نقل کرده بما قبل و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل و مفتوح گشت آن و او را با  
 بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و فاق الف حذف کردند و حذف شد بعد  
 بحرکت خا از همزه وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند و تخن شد بنون تا که ثقیله  
 خافن خاقان خافن خافن خافان خفان خافن در اصل خفا بود چون فون  
 تا کید ثقیله بدو متصل شد ماقبل فون تا کید ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوفه را بار  
 آوردند لعدم قاعده الحذف علیها خافن شد بانون تا کید ضعیفه خافن خافن خاف  
 ثقیله و جمع مؤنث بانون تا کید ضعیفه نیامده و لعلیل نون تا کید ضعیفه بر قیاس نون تا کید  
 ثقیله است الطرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف مخاف در اصل مخوف بود و او  
 متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او بعد از وصل  
 متحرک بود اکنون ماقبل و مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مخاف شد و الاله

مخافان مخافان مخافان مخافان مخافان مخافان مخافان مخافان مخافان مخافان  
 و او را الف محذوفه را بار  
 آوردند لعدم قاعده الحذف علیها خافن شد بانون تا کید ضعیفه خافن خافن خاف  
 ثقیله و جمع مؤنث بانون تا کید ضعیفه نیامده و لعلیل نون تا کید ضعیفه بر قیاس نون تا کید  
 ثقیله است الطرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف مخاف در اصل مخوف بود و او  
 متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او بعد از وصل  
 متحرک بود اکنون ماقبل و مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مخاف شد و الاله







ویدعون یکی است تدعین در اصل تدعون بود کسر پروا و تشیل بود و نقل کرده با قبل او  
 بعد سلب کت با قبل او ساکن با قبل او کسور آنوا و رابیا بدل کردن التقای ساکنین شد  
 میان هر دو یای ای اولی را حذف کردند تدعین شد تدعوان تدعون بر اصل خود اندک  
 ادعوا و تدعوا مانند تعلیل تدعوا و تدعواست مضارع مجهول تدعی در اصل تدعوا بود و  
 بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت با قبل او ضمه نبود آنوا و رابیا بدل کردند بعده یا متحرک  
 با قبل او مفتوح آن یار بالف بدل کردند تدعی شد تدعیان در اصل تدعوان بود و ام  
 بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت با قبل او ضمه نبود آنوا و رابیا بدل کردند تدعیان شد  
 تدعون در اصل تدعون بود و او ی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت با قبل او ضمه  
 آنوا و رابیا بدل کردند تدعون شد بعده یا متحرک با قبل او مفتوح آن یار بالف بدل کردند  
 التقای ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند تدعون شد تعلیل تدعی  
 تدعی یکیت و تعلیل تدعیان تدعیان یکیت تدعین در اصل تدعون بود و او ی  
 در کلمه ثالثه چون رابع گشت با قبل او ضمه نبود آنوا و رابیا بدل کردند تدعین شد تعلیل  
 تدعون و تدعون یکیت تدعین در اصل تدعون بود و او ی بود در کلمه ثالثه چون  
 رابع گشت با قبل او ضمه نبود آنوا و رابیا بدل کردند تدعین شد بعده یا متحرک با قبل او  
 مفتوح آن یار بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا الف حذف کردند  
 تدعین شد تعلیل تدعین و تدعین یکیت و تعلیل تدعی و تدعی یکیت اسم فاعل داع  
 در اصل داع بود و او واقع شد بعد از کسره آنوا و رابیا بدل کردند داعی شد بعده ضمه

این است که در اصل تدعوا بود و او ی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت با قبل او ضمه نبود آنوا و رابیا بدل کردند تدعین شد تعلیل تدعی و تدعی یکیت اسم فاعل داع در اصل داع بود و او واقع شد بعد از کسره آنوا و رابیا بدل کردند داعی شد بعده ضمه

ویدعون یکی است تدعین در اصل تدعون بود کسر پروا و تشیل بود و نقل کرده با قبل او  
 بعد سلب کت با قبل او ساکن با قبل او کسور آنوا و رابیا بدل کردن التقای ساکنین شد  
 میان هر دو یای ای اولی را حذف کردند تدعین شد تدعوان تدعون بر اصل خود اندک  
 ادعوا و تدعوا مانند تعلیل تدعوا و تدعواست مضارع مجهول تدعی در اصل تدعوا بود و

ویدعون یکی است تدعین در اصل تدعون بود کسر پروا و تشیل بود و نقل کرده با قبل او  
 بعد سلب کت با قبل او ساکن با قبل او کسور آنوا و رابیا بدل کردن التقای ساکنین شد  
 میان هر دو یای ای اولی را حذف کردند تدعین شد تدعوان تدعون بر اصل خود اندک  
 ادعوا و تدعوا مانند تعلیل تدعوا و تدعواست مضارع مجهول تدعی در اصل تدعوا بود و

ویدعون یکی است تدعین در اصل تدعون بود کسر پروا و تشیل بود و نقل کرده با قبل او  
 بعد سلب کت با قبل او ساکن با قبل او کسور آنوا و رابیا بدل کردن التقای ساکنین شد  
 میان هر دو یای ای اولی را حذف کردند تدعین شد تدعوان تدعون بر اصل خود اندک  
 ادعوا و تدعوا مانند تعلیل تدعوا و تدعواست مضارع مجهول تدعی در اصل تدعوا بود و

ویدعون یکی است تدعین در اصل تدعون بود کسر پروا و تشیل بود و نقل کرده با قبل او  
 بعد سلب کت با قبل او ساکن با قبل او کسور آنوا و رابیا بدل کردن التقای ساکنین شد  
 میان هر دو یای ای اولی را حذف کردند تدعین شد تدعوان تدعون بر اصل خود اندک  
 ادعوا و تدعوا مانند تعلیل تدعوا و تدعواست مضارع مجهول تدعی در اصل تدعوا بود و



الف و حدا نرا حذف کردن و دعوا شود بعده و او واقع شد در اسم متکلم بر طرف پیش از و  
ضمه نبود و آنرا بر پایا بدل کردن دعوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختن التقائی  
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردن دعوی شد دعوی جمع تکمیل از ان داع  
داع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش  
که داع بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مسکون ساخته الف و حدان را حذف کردند  
و دعوا شد بعده و او واقع شد بر طرف در اسم متکلم پیش از و ضمه نبود و آنرا بر پایا بدل کردن  
دعوی شد دعوا جمع تکمیل از ان داع است داع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان  
را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که داع بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را  
فتح و در آخرش الف ممدوده و آورده الف و حدان را حذف کردند دعوا او شد دعوا  
جمع تکمیل از ان داع است داع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع  
تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که داع بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مسکون  
و داع را مفتوح ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده و الف و حدان  
تنوین متکلم را حذف کردند دعوا جمع تکمیل از ان داع است داع اسم و حدان  
بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که داع بود  
بود حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد از حرف ثالث الف جمع تکمیل آورده  
الف و حدان را حذف کردند دعوا او شد بعده و او واقع شد بر طرف پیش از و الف نمانده  
آن داع را همزه بدل کردند دعوا شد دعوی جمع تکمیل از ان داع است داع اسم و حدان

که این حرف و تنوین است  
این حرف و تنوین است  
از پس حرف و تنوین است  
و غیر حکم آن ازین و  
زیاده درین است  
که درین دعوا اسم  
مشقی آن باشد که خود  
باشد از اسم دیگر چون

۲۰

عبارت که با خود است از  
سید و دنیا که با خود است  
از خود بیاید و با خود است  
و بقدر آن است اسم  
عبارت آن باشد از کلمه  
مانند باشد از کلمه  
چون است و تنوین  
و اسم و تنوین آن باشد  
که از سخن عرب باشد  
و در میان سخن

این دعا را در وقت حاجت خوانند  
یا دعا خوانند که حاجت برسد  
یا دعا خوانند که حاجت برسد  
یا دعا خوانند که حاجت برسد  
یا دعا خوانند که حاجت برسد

بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند پس اصلش که و اعو  
 بود حرف اول و ثالث را ضم و او ند و بعد ثالث و او سکونند و او و الف و حدان  
 را حذف کردند و عو و شد بعد و او واقع شد در اسم متکلم بر طرف پیش از و شد بود  
 آواز را بسیار بدل کردند و عوئی شد بعد و او و یا و یک کلمه اسم آمدند نخستین حرف از ایشان  
 ساکن بود و او یا که روند و یا در یا او تمام کرد و ند و عوئی شد بعد و عین یا کسره بدل  
 کردند از جهت مناسبت یا عوئی شد و ند و بعضی نامه وال را نیز بکسره بدل کردند از جهت  
 مناسبت یا بعد و عوئی شد و قوچ تغییر از ان و اع است و اع هم بکسره بود چون خواستند که  
 اسم بکسره را صغیر کنند و کردند پس اصلش که و اع و بود حرف اول را ضم و او ند و ثانی  
 قابل حرکت نبود آنرا اجزا و مفتوح را بدل کردند و سوم یا یائی تغییر دادند و ند و او و شد  
 بعد و او واقع شد بر طرف پیش از و کسره نبود آنرا بسیار بدل کردند و عوئی شد بعد و  
 یا ثقیل بود انداختند القای ساکنین شد میان یا و تون یا را حذف کردند و اولی شد  
 و اعیه و اعیتان و اعیات و اع و عوئی و و اعیه و اعیه و اصل و اعوه بود و او واقع  
 بعد از کسره آنرا بسیار بدل کردند و اعیه شد و اعیتان و اصل و اعوتان بود و او واقع  
 شد بعد از کسره آنرا بسیار بدل کردند و اعیتان شد و اعیات و اصل و اعوات بود و او  
 واقع شد بعد از کسره آنرا بسیار بدل کردند و اعیات شد و اع جمع تکسیر از ان و اعیه  
 است و اعیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند پس  
 اصلش که و اعوه بود حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آنرا اجزا و مفتوح

در وقت اولی که حرف اول را ضم  
 و او سکونند و او و الف و حدان  
 را حذف کردند و عو و شد بعد  
 و او واقع شد در اسم متکلم  
 بر طرف پیش از و شد بود  
 آواز را بسیار بدل کردند و عوئی  
 شد بعد و او و یا و یک کلمه اسم  
 آمدند نخستین حرف از ایشان  
 ساکن بود و او یا که روند و یا  
 در یا او تمام کرد و ند و عوئی  
 شد بعد و عین یا کسره بدل  
 کردند از جهت مناسبت یا عوئی  
 شد و ند و بعضی نامه وال را نیز  
 بکسره بدل کردند از جهت  
 مناسبت یا بعد و عوئی شد و قوچ  
 تغییر از ان و اع است و اع هم  
 بکسره بود چون خواستند که  
 اسم بکسره را صغیر کنند و کردند  
 پس اصلش که و اع و بود حرف  
 اول را ضم و او ند و ثانی قابل  
 حرکت نبود آنرا اجزا و مفتوح  
 را بدل کردند و سوم یا یائی  
 تغییر دادند و ند و او و شد  
 بعد و او واقع شد بر طرف پیش  
 از و کسره نبود آنرا بسیار بدل  
 کردند و عوئی شد بعد و یا ثقیل  
 بود انداختند القای ساکنین شد  
 میان یا و تون یا را حذف کردند  
 و اولی شد و اعیه و اعیتان و  
 اعیات و اع و عوئی و و اعیه و  
 اعیه و اصل و اعوه بود و او  
 واقع بعد از کسره آنرا بسیار  
 بدل کردند و اعیه شد و اعیتان  
 و اصل و اعوات بود و او واقع  
 شد بعد از کسره آنرا بسیار بدل  
 کردند و اعیتان شد و اعیات و  
 اصل و اعوات بود و او واقع  
 واقع شد بعد از کسره آنرا بسیار  
 بدل کردند و اعیات شد و اع جمع  
 تکسیر از ان و اعیه است و اعیه  
 اسم و حدان بود چون خواستند  
 که اسم و حدان را جمع تکسیر  
 کنند و کردند پس اصلش که و  
 اعوه بود حرف اول مفتوح بود  
 و ثانی قابل حرکت نبود آنرا  
 اجزا و مفتوح را

و اعیه و اعیتان و اعیات و اع و عوئی و و اعیه و اعیه و اصل و اعوه بود و او واقع  
 بعد از کسره آنرا بسیار بدل کردند و اعیه شد و اعیتان و اصل و اعوات بود و او واقع  
 واقع شد بعد از کسره آنرا بسیار بدل کردند و اعیه شد و اعیتان و اصل و اعوات بود و او واقع  
 واقع شد بعد از کسره آنرا بسیار بدل کردند و اعیه شد و اعیتان و اصل و اعوات بود و او واقع

در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند

بدل کردند و سوم جا الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 بعده و او واقع شد بر طرف با قبل او کسره آنرا و بنا بدل کردند و و اعی ششم بر  
 بقیل بود انداخته التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و و اعی شد  
 و و اعی جمع تکبیر از ان ذایچه است و اعیته اسم وحدان بود چون نوشتند که اسم وحدان  
 جمع تکبیر کنند و کردند بسوی اصلش که و اعوه بود حرف اول اسم را اندوختند و  
 ساخته فتح و او ذ الف و تالی وحدان را حذف کردند و و اعی شد بعده و او واقع شد بر طرف  
 ما قبل او ضممه نبود و آنرا با بدل کردند و و اعی شد بعده یا متحرک یا قبل او مفتوح یا با  
 بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و و اعی شد  
 و و اعی تصغیر از ان ذایچه است و اعیته اسم کبیر بود چون نوشتند که اسم کبیر  
 کنند و کردند بسوی اصلش که و اعوه بود حرف اول اسم را اندوختند و قابل حرکت  
 نبود آنرا با و مفتوحه بدل کردند و سوم جایای تصغیر را آوردند حرفیکه با بعدیای تصغیر  
 بود آنرا حرکت کسره دادند و و اعوه شد بعده و او واقع شد بعد از کسره آنرا و با بدل  
 کردند و و اعیه شد اسم مفعول مدعو مدعوان مدعوون مداعی مدعی مدعوون مدعوی  
 بود و حرف از یک جنس یک کلمه بهم آمدند اول ساکن تالی متحرک اول ادروم ادغام کردند  
 مدعو شد تا مدعوآت مداعی جمع تکبیر از ان مدعوست مدعو اسم وحدان بود چون نوشتند که  
 اسم وحدان را جمع تکبیر کردند و کردند بسوی اصلش که مدعو بود حرف اول مفتوح بود و تالی  
 فتح و او ذ سوم جا الف جمع تکبیر را آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسره

و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند

و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند

و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند  
 و در اصل الف جمع تکبیر و آورده تا و حدان را حذف کردند و فاعل بودند

واند مدعو وشد بعده و او ساکن با قبل او مکسور آتوا و را بیا بدل کردند مدعیو شد  
 و او ای بود در کلمه ثالث چون ضاعد گشت پیش از وضه نبود آتوا و را بیا بدل کردند  
 مدعی شد و حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول اور  
 دوم ادغام کردند مدعی شد مدعی تصغیر از ان مدعو است مدعو اسم کبر بود چون  
 خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مدعو بود حرف اول ضم  
 و اندو ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعدیای تصغیر بود آنرا کسر  
 و اند مدعیو و شد بعده و او ساکن با قبل او مکسور آتوا و را بیا بدل کردند مدعیو شد  
 بعده و او ای بود در موضع ثالث چون ضاعد گشت با قبل او وضه نبود آتوا و را  
 بیا بدل کردند مدعی شد بعده و حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن  
 ثانی متحرک اول اور دوم ادغام کردند مدعی شد مدعو است مدعو اسم کبر بود چون  
 مدعی مدعی مدعو در اصل مدعو بود و حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند  
 اول ساکن ثانی متحرک اول اور دوم ادغام کردند مدعو شد و همچنین تا مدعو است مدعو  
 جمع تکسیر از ان مدعو است مدعو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع  
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مدعو بود و حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح و  
 سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسر و اند مدعیو و شد  
 بعده و او ساکن با قبل او مکسور آتوا و را بیا بدل کردند مدعیو شد بعده و او ای در  
 ثالث واقع شد چون در موضع ششم گشت با قبل او وضه نبود آتوا و را بیا بدل کردند مدعیو شد

مدعو و حرف اول ساکن  
 و در کلمه مدعیو شد  
 از ثانی ساکن است  
 و حرکت مدعیو با شد و  
 ضاعد یعنی در اصل  
 در دو مصدر مدعی و مدعی  
 فعل اول مدعی و مدعی  
 باشد و تصغیر و کسر  
 اسم بر ای باشد و ضاعد  
 و ضاعده الحاق علی افاده

نونا

الهمزة في تحت الالف  
 عابثی افتر و شری و یا  
 یحیی یا قلیف بیوی و زکی  
 یا الی و کبیر لاجرم و جم  
 که در می شود بسوی الحاق  
 حاصل شد و مانند آن  
 کوی را لایه از الحاق بود  
 مانند یک کلمه و در کلمه  
 سفیدی هم مثل بیوی و جم  
 حرف اول مدعیو شد

از ثانی ساکن است  
 و حرکت مدعیو با شد و  
 ضاعد یعنی در اصل  
 در دو مصدر مدعی و مدعی  
 فعل اول مدعی و مدعی  
 باشد و تصغیر و کسر  
 اسم بر ای باشد و ضاعد  
 و ضاعده الحاق علی افاده





بسم الله الرحمن الرحيم

لِتَدْعِيَنَّ لِتَدْعِيَانِ لِتَدْعُونِ لِتَدْعِيَانِ لِتَدْعِيَانِ لِتَدْعُونِ وَصَل  
 لِتَدْعُونِ بُو د چُون نُون تَا كِيد ثَقِيلَه بَدُو مُتَّصِل شَد نُون اَعْرَابِي سَاقَط شَد اَلتَقَاي سَاكِنَه  
 شَد مِيَا نِ دَا وُ و نُون مَدْعُم وَا وَا حَرَكَتِ ضَمّه دَا وُ نَزْلَعَدِم ضَمّه مَاقْبَلَهَا لِتَدْعُونِ شَد  
 لِتَدْعِيَنَّ وَصَل لِتَدْعِي بُو د چُون نُون تَا كِيد ثَقِيلَه بَدُو مُتَّصِل شَد نُون اَعْرَابِي سَاقَط شَد  
 اَلتَقَاي سَاكِنَه شَد مِيَا نِ يَا وُ نُون مَدْعُم يَا وَا حَرَكَتِ كَسْرَه دَا وُ نَزْلَعَدِم كَسْرَه مَاقْبَلَهَا لِتَدْعِيَنَّ  
 شَد وُ بَرِين قِيَاس سِت دَر مَجْهُولَهَاي صَبِيح وَبِگَر اَلظَرْف مَدْعِي مَدْعِيَانِ مَدْعِي مَدْعِيَانِ  
 دَر مَدْعُو بُو وَا وِي بُو د وُ ر كَلِمَه ثَالِث چُون رَابِع گِشْت پِشَانِ وَضَمّه نَبُو دَا نَوَا وَا رَابِعَا  
 بَدَل كِسْفَه مَدْعِي شَد بَعْدَه يَا مَتَحَرَك مَاقْبَلِ وَمَفْتُوحِ آن يَا رَا بَالضَّم بَدَل كَرْدَن اَلتَقَاي سَاكِنَه  
 شَد مِيَا نِ اَلْفِ وَتَنوِينِ اَلْفِ رَا حَذَف كَرْدَن مَدْعِي شَد مَدْعِيَانِ وَصَل مَدْعُوَانِ دَوَا وُ  
 بُو د وُ ر كَلِمَه ثَالِث چُون رَابِع گِشْت مَاقْبَلِ اَوْضَمّه نَبُو دَا نَوَا وَا رَابِعَا بَدَل كَرْدَن مَدْعِيَانِ شَد  
 مَدْعِيَانِ تَكْسِير اَن اَن اَن مَدْعِي سِت مَدْعِي اَسْمِ وَا حِدَا نِ بُو د چُون نَوِيسْتَنْد كِه اَسْمِ وَا حِدَا نِ رَابِع گِشْت  
 كَنْدَر وُ كَرْدَن مَدْعُوِي اَسْلَاشِ مَدْعُو بُو وُ حَرْفِ اَوَّلِ مَفْتُوحِ بُو د وُ ثَانِي رَافِعِ دَا وُ نَزْلَعَدِمِ  
 جَا اَلْفِ جَمْعِ تَكْسِيرِ دَا وُ ر دَنْدَر فَكِه مَاقْبَلِ اَلْفِ جَمْعِ تَكْسِيرِ بُو دَا نَزَا كَسْرَه دَا وُ نَزْلَعَدِمِ اَعْوَشْتَه  
 وَا وُ وَا قَع شَد بِر طَرَفِ مَاقْبَلِ اَوْضَمّه نَبُو دَا نَوَا وَا رَابِعَا بَدَل كَرْدَن مَدْعِي شَد بَعْدَه ضَمّه بَر  
 يَا ثَقِيلِ بُو دَا نَزَا حَتْمًا اَلتَقَاي سَاكِنَه شَد مِيَا نِ يَا وُ تَنوِينِ يَا رَا حَذَف كَرْدَن مَدْعِيَانِ شَد  
 مَدْعِيَانِ تَقْصِيرِ اَن اَن مَدْعِي سِت مَدْعِي اَسْمِ مَكْبُرِ بُو د چُون نَوِيسْتَنْد كِه اَسْمِ مَكْبُرِ اَمْصَر كَنْدَر  
 كَرْدَن مَدْعُوِي اَسْلَاشِ اَوَّلِ مَدْعُو بُو وُ حَرْفِ اَوَّلِ اَضْمِ دَا وُ نَزْلَعَدِمِ رَافِعِ وُ سُو مِ جَا يَا

از آن است که در لغت  
 آمده باشد و در لغت  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن

۷۵

از آن است که در لغت  
 آمده باشد و در لغت  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن  
 جمع فاعیل و آن از آن

بسم الله الرحمن الرحيم